

زود پرستو شوبیا

غلام علی نسائی

www.ketab.ir

زود پرسیو شویا

نویسنده: غلامعلی نسائی

آماده سازی، تولید و عرضه: موسسه عماد

ناشر: عماد فردا

نوبت چاپ: اول / تابستان ۱۳۹۰

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

سرشناسه نسائی، غلامعلی - ۱۳۲۰

عنوانی و نام پدیدآورنده زود پرسیو شویا: تألیف: غلامعلی نسائی

مکان نشر: تهران، عماد فردا - ۱۳۹۰.

مستحصلات ظاهری: ۱۸۰ ص.

تاریخ: ۹۷۸۰۶۰۰ - ۹۷۸۸۰۶۰۰

وضعیت فهرست نویسی: آری

موضوع: نسائی، غلامعلی، ۱۳۲۰ - خاطرات

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - خاطرات

ردیفی کشور: ۱۳۹۰، فصل ۱۴۲۹ DSR

ردیفی دیوبند: ۹۲، ۸۳۳، ۹۳۵

شماره کتابخانه ملی: ۳۸۰۱۱۷

کلیه حقوق این اثر برای مؤسسه عماد محفوظ است

اورژانس کتاب: ۰۲۱ - ۸۵۵۷۰

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۰۹۳۵ - ۶

دفتر قم: ۰۲۵۱-۷۸۳۹۴۰۱-۷۸۳۹۴۰۷

w w w . e m a d . i r



فهرست

- نخستین قربانی ۱۱
خاطرات خواندنی از اولین جانباز شیمیایی، محمدصادق روشنی
- حماسه‌ی ۲۵ مجنون کربلایی لشکر ۲۵ کربلا ۳۰
حماسه ماندگار گردان مسلم‌بن عقیل (ع) به روایت جانباز شیمیایی، حاج تقی ایزد
- هیچ کس مرا نبوسید؛ حتی دوستانم! ۳۸
سرگذشتی از رنج جانسوز جانباز شیمیایی، یعقوب دیلم
- نان خشکی برای دهان دوخته‌ام ۵۱
روایت غیرت و شجاعت و صبوری، جانباز اسماعیل واحد‌العین
- شرمنده‌ام؛ آن شب نام خود را نوشتم ۶۵
روایت پیکار و ایثار محمدتقی محمد علیخانی

- سفیران آسمان هشتم و آهوان دشت آهن. ۹۱
- حکایتی شگفت از جانباز شیمیایی و آزاده مفقودالائثر،
شعبانعلی صالحی
- خدا همان نزدیکی‌ها بود ۹۸
- حماسه و دلاوری و رشادت، به روایت محمدعلی قندهاری
- زود پیر شو بیا! ۱۱۲
- روایت ماندگار جانباز شیمیایی، سعید بنی‌فاطمی
- من داوطلب آمده‌ام ۱۲۰
- بر اساس خاطره‌ای از جانباز آزاده، رمضان کمال غریبی
- والمرها رحم ندارند ۱۲۷
- حماسه و پیکار رزمنده دفاع مقدس، حسن بلوچی
- زنی که قطره قطره فرو می‌ریخت ۱۴۶
- رنج جانسوز زندگی جانبازان اعصاب روان
- گاليله‌ای در اردوگاه ۱۵۰
- حماسه ولایت‌مداری آزاده و جانباز، حاج شیخ حسن اصغرنژاد
- آخرین مین، آخرین دانه‌ی تسبیح ۱۵۹
- بر اساس زندگی حماسی شهید حبیب‌الله صالح المومنین
- سنجاقکی با پاره‌های شهادت‌نامه ۱۷۵
- روایت عشق و شور شهید مسلم حاج‌اکبری

این‌ها چهارده‌خاطر از کسانی است که در حسرت بهشت، لحظه می‌شمارند.
تو نیز پیامور که چگونه در این «سیاره‌ی رنج» صبورترین باشی.

آن روز که دست‌نوشته‌های چمران، آن‌جا که می‌گوید: «خدایا! آن‌قدر سجده‌ام
را طولانی می‌کنم تا مهره‌های کمرم بشکنند، آن‌قدر می‌ایستم تا پاهایم فرسوده
شوند.» را می‌خواندم، عاشقش شدم. اکنون پاهایم شکسته‌اند و تنم هزارپاره
شده است. اکنون قلم برداشته‌ام که خودنمایی کنم، می‌خواهم با شهیدان عهد
محکمی ببندم؛ «اوفوا بعهدی، اوف بعهدکم؛ وفا کنید به عهد من تا وفا کنم به
عهدتان.» همان عهدی که هرگز شکسته نشد؛ چراکه من نیز از دنیایی برگشته‌ام
که سال‌هاست در حسرت لحظه‌ای زندگی در آن، زندگی می‌کنم. هنوز پاهایم بند
دنیا هستند، اما دوستانی دارم که امید لقای بهشت را در وجودم زنده‌تر می‌کنند.
نقل خاطرات خود و هم‌زمانم، نه از آن‌روست که خودی بنمایم، بلکه از آن جهت
است که افتخار می‌کنم زمانی هم‌نشین خوبان روزگار بوده‌ام... ماهنامه «امتداد»
دستم را بار دیگر در دست شهدا گذاشت تا آن پیمان را به پایان برسانم و مرا به
یک بازگشت بزرگ سوق داد؛ بازگشتی به حقیقت درونی‌ام.